

قدرت‌های محلی و فرهنگ در فرانسه

دکتر حجت‌الله ایوبی*

چکیده

رابطه قدرت‌های ملی و محلی از انقلاب فرانسه تا به امروز موضوع روز فرانسه است. مناسبت قدرت‌های محلی و ملی را دو فرایند تراکم‌زدایی^۱ و تمرکززدایی^۲ رقم زده است. با روی کار آمدن سوسیالیست‌ها تراکم‌زدایی شتاب بیشتری گرفت و قانون ۱۹۸۲ و قوانین متعددی که بعد از آن به تصویب رسیدند به تدریج قدرت را در لایه‌های مختلف توزیع کرد. تقسیم قدرت بین دولت مرکزی و نمایندگان دولت (تراکم‌زدایی) و واگذاری اختیارات دولتی به نهادهای منتخب مردم، مانند شوراهای شهر و شوراهای فرادستی و به‌ویژه شهرداری‌ها (تمرکززدایی) تا حدی از شدت نظام متمرکز فرانسه کاست. در جریان همین واگذاری اختیارات بود که بخش زیادی از امور فرهنگی به قدرت‌های محلی واگذار شد. ورود قدرت‌های محلی در امور فرهنگی تأثیر شگرفی بر همبستگی اجتماعی و توسعه و پیشرفت شهرها گذاشت. بین قدرت‌های محلی، بیشترین اختیارات امور فرهنگی به شهرداری‌ها که منتخب مردمند و اگذار شد. فرهنگ به تدریج در شهرها از جایگاه والایی برخوردار گشت و مدیران سامان شهری، با دریافتن نقش فرهنگ در ایجاد همبستگی اجتماعی، شتابان به سوی فرهنگی کردن شهرها روی آوردند. فرهنگ و زندگی روزمره مردم این کشور به قدری در هم تنیده که می‌توان نام «فرهنگ شهر» را به جای دولت‌شهرهای آتن برای شهرهای فرانسه پیشنهاد کرد.

کلیدواژه‌ها

سیاست‌گذاری فرهنگی، تمرکززدایی، تراکم‌زدایی، فرهنگ در فرانسه.

* استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران.

راه پر فراز و نشیب تمرکززدایی و تراکم‌زدایی در عرصه فرهنگ

از زمان آندره مالرو، نخستین وزیر فرهنگ فرانسه، مجموعه‌ای از اقدام‌ها به نام تمرکززدایی در عرصه فرهنگ آغاز شد. این اقدام‌ها را تمرکززدایی، تراکم‌زدایی و یا هر چیز دیگر بنامیم، راه را برای ایفای نقش بیشتر دپارتمان‌ها در شهرها هموار کرد. با تشکیل خانه‌های فرهنگ، کتابخانه‌های استانی، مرکز آرشیو و به‌ویژه دراک^۱ (مدیریت فرهنگی امور مناطق)، مقوله فرهنگ و هنر در بیرون پایتخت جانی دوباره گرفت؛ و نهادهای محلی توجه روزافزونی به مقوله فرهنگ ابراز کردند. توسعه برنامه‌های هنری، افزایش تعداد مراکز فرهنگی و هنری اعم از موزه‌ها، کتابخانه‌ها و مانند آن، اداره امور فرهنگی شهرها و دپارتمان‌ها را از پایتخت دشوارتر کرد و شاید چاره‌ای جز واگذاری اختیارات بیشتر به نهادهای محلی باقی نگذاشت (Poirrier, 2000).

برخی معتقدند اندیشه تمرکززدایی در حوزه فرهنگ، از اواخر قرن نوزدهم در عرصه تئاتر آغاز شد. در آن روزگار، اهالی فرهنگ فکر توسعه هنرهای نمایشی را بیرون از پاریس پیگیری کردند. این رویکرد تنها به گسترش تئاتر نمی‌انديشید، بلکه خواهان شکل‌گیری نوع جدیدی از نمایش‌های مردمی بود؛ چرا که در پاریس و شهرستان‌های بزرگ آمفی‌تئاترهای باشکوه و اپراها تنها مختص طبقات بورژوا بود و اساساً نمایش، هنری گران‌قیمت و اشرافی تلقی می‌شد. در این زمان این تفکر شکل گرفت که هنر نمایش باید مردمی شود و نمایش‌های تولید شود که نسبتی با عموم مردم داشته باشد.

در سال ۱۸۹۵ تأسیس تئاتری به نام تئاتر مردمی، در شهر بوسانژ در منطقه ووزژ^۲، از نخستین اقدام‌های مردمی کردن تئاتر و تمرکززدایی در عرصه فرهنگ بود. اقدام مهم دیگری که در تاریخ تئاتر فرانسه از اهمیت قابل توجهی برخوردار است، شکل‌گیری

1. DRAC
2. Bussang Vosges

تئاتر ملی خیابانی در ۱۹۱۱ و تئاتر ملی مردمی^۱ در ۱۹۲۰ توسط فیرومن ژمیه^۲ است. تولید نمایش‌های مردمی و ساده توسط ژاک کوپو نیز در همین سال‌ها رخ داد. مجموعه این رخدادها موجب شد هنرهای نمایشی آغوش خود را برای اقشار مختلف باز کند و پای هنرمندان تئاتر به شهرها و حتی روستاها نیز برسد (Saez, 2005: 6). به بیانی دیگر نمایش‌هایی ساده، با دکورهای سبک و موضوعاتی مردمی‌تر تولید شد. بدین ترتیب بسیاری از مناطق دور از پایتخت نیز توانستند پذیرای هنرهای نمایشی شوند. در سال ۱۹۳۸ گزارشی به دولت فرانسه ارسال شد و ضمن بررسی اقدام‌های انجام شده برای مردمی کردن تئاتر، بر ضرورت تولید نمایش‌های ساده و مردمی جهت اجرا در شهرهای مختلف تأکید شد. در دوران حکومت ویشی، به رغم شعارهای تمرکززدایی دولت، عرصه بر هنرهای نمایشی تنگ شد و اهالی تئاتر مورد بی‌مهری دولت قرار گرفتند (Poirrier, 2001).

در سال‌های پس از جنگ (۱۹۴۶ تا ۱۹۵۲)، در عرصه نمایش اتفاق دیگری رخ داد که تمرکززدایی را در آن نهادینه کرد. طی سال‌ها، نخستین مراکز دراماتیک ملی در شهرستان‌ها تأسیس شد. به یمن این سیاست‌ها، تئاتر دراماتیک در شهرهای رن، تولوز، استراسبورگ، سنت اتین و اکس آن پروانس اجرا و پایه‌گذاری شد. بدین سان، تمرکززدایی در عرصه تئاتر نهادینه شد (Perret & Saez, 2004: 7).

موج دوم تمرکززدایی هنری، از سال ۱۹۶۱ با تأسیس خانه‌های فرهنگ آغاز شد. آندره مالرو، با تأسیس خانه‌های فرهنگ، درصدد بود آثار ارزشمند هنری را بدون واسطه و به سادگی در معرض دید همگان قرار دهد. تشکیل خانه‌های فرهنگ، موزه‌ها و کتابخانه‌ها کمک شایانی به دسترسی هرچه بیشتر مردم به آفریده‌های هنری و فرهنگی کرد. در این دوران ژنرال دوگل، با اعلام سیاست آمایش سرزمینی، گام‌های مؤثری برای توزیع بهینه امکانات در شهرهای مختلف برداشت (Ory, 1989: 15-20).

1. Théâtre national ambulant, Théâtre nationale populaire
2. Firmin Gémier

سومین موج تمرکززدایی با اقدامی که به سیاست منشور فرهنگی شهرت یافت آغاز شد. در ۱۹۷۴ میشل گی^۱، وزیر فرهنگ وقت، اعلام کرد که شهرهای مختلف می‌توانند در صورت تمایل، منشور فرهنگی پیشنهادی دولت را امضا کرده و در هزینه‌ها و مدیریت امور فرهنگی خود با دولت سهیم شوند. هدف از اتخاذ این سیاست، توسعه تمرکززدایی به عرصه‌های مختلف فرهنگی، هنری و دخالت دادن هرچه بیشتر شهرها در این امر بود. بدین ترتیب شهرها و مناطقی که مایل به گسترش فعالیت‌های فرهنگی‌شان بودند از کمک‌های ملی دولت برخوردار شدند. این سیاست بعدها توسط ژاک لانگ^۲، وزیر فرهنگ دولت فرانسوا میتران ادامه یافت. وی سیاست خود را «قرارداد برای توسعه فرهنگی» نامید (Urfalino, 1996).^۳

بنابراین آن چه در این دوران به نام تمرکززدایی انجام شد، چیزی جز موج دموکراتیزه کردن هنر نبود. اقدامات صورت گرفته راه را برای تمرکززدایی، به معنای واقعی کلمه یعنی کاهش تصدی‌گری دولت، هموار نمود؛ چرا که در اثر این اقدامات شهرهای مختلف پذیرای نهادهای فرهنگی تازه‌ای شدند که دیگر اداره آنها از سوی دولت مرکزی عملی نبود. اهمیت روزافزون امور فرهنگی در شهرها کم‌کم این اندیشه را برای متولیان امور در لایه‌های محلی ایجاد کرد که باید برای فرهنگ جایگاهی متناسب و والا در ساختار مدیریتی پیش‌بینی کرد.

نمایندگان مردم نیز دریافتند که حداقل برای باقی ماندن بر مناصب خود، نمی‌توانند بهره‌گیری از ابزار فرهنگی را نادیده بگیرند. به بیانی دیگر، فرهنگ آرام آرام، چون آبی زلال در دل شهرها و روستاها، نه‌ها و رودهایی آفرید و جای خود را در زندگی روزمره مردم باز کرد. تشکیل معاونت‌های فرهنگی شهرداری‌ها اعترافی به این واقعیت و راهی برای نهادینه کردن تمرکززدایی فرهنگی بود (Moulinier, 1995).

1. Michel Guy
2. Jacques Langue
3. Urfalino Philippe

مراحل نهادینه شدن تمرکزگرایی

اگرچه تمرکززدایی ریشه در سال‌های نخست تأسیس وزارت فرهنگ فرانسه دارد، ولی متخصصان این رشته آغاز آن را به معنای واقعی از ۱۹۸۲ یعنی دوران وزارت ژاک لانگ جست‌وجو می‌کنند.

قانون مصوب دوم مارس ۱۹۸۲، آزادی کمون‌ها، دیپارتمان‌ها و مناطق را به رسمیت شناخت و چگونگی عملکرد نهادهای محلی را تعیین کرد. براساس قانون ۷ ژانویه و ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۳ دولت رسماً پاره‌ای از صلاحیت‌های خود را به نهادهای محلی واگذار و قراردادهایی را با مناطق به امضا رساند (Ibid).

با این وجود ژاک لانگ نسبت به تفویض اختیارات زیاد به شهرها مردد بود و براین باور بود که بر اساس قانون اساسی، شهرداری‌ها و دیپارتمان‌ها از اختیارات کافی برخوردارند و افزایش اختیارات ضرورت چندانی ندارد. این گفته ژاک لانگ که: «ما در کشور ۳۶۰۰۰ وزیر فرهنگ داریم» زبانزد است. ولی ژاک لانگ در خصوص واگذاری کتابخانه‌های مرکز دیپارتمان‌ها و مراکز اسناد به آنها تردیدی نداشت و در دوران وزارت خود به این امر مبادرت ورزید (Rizzardo, 2005: 145).

سائز براین عقیده است که ژاک لانگ رویکردی سنتی به تمرکززدایی داشت و بیشتر به تمرکززدایی هنری می‌اندیشید. به بیانی دیگر، او هم چون مالرو بیشتر در اندیشه دموکراتیزه کردن فرهنگ و هنر بود. به همین روی، صندوق مناطق هنرهای مدرن یا فراک^۱ و صندوق مناطق امور موزه‌ها یا فرام^۲ را تأسیس کرد.

ژاک لانگ براین اعتقاد بود که در جریان تمرکززدایی نقش دولت مرکزی و وزارت فرهنگ بسیار کاهش یافته است، و جمله معروف او که ما در کشور ۳۶۰۰۰ وزیر فرهنگ داریم نشان‌دهنده این نگرانی است. لانگ کوشید نقش دولت را دوباره تعریف

1. FRAC: Fonds régionaux d'art contemporain, & Fonds régionaux d'acquisition des musés

2. FRAM

کند و وزارت فرهنگ با انعقاد قراردادهایی با مناطق مختلف این نقش را در هماهنگی توسعه فرهنگی مناطق دوباره تعریف نماید. ژاک لانگ برای نهادینه کردن نقش وزارت فرهنگ در توسعه فرهنگی مناطق، مدیریت فرهنگی امور مناطق مشهور به دراک (مدیریت فرهنگی امور مناطق)^۱ را تأسیس کرد. دراک، به عنوان نماینده دولت نقش اساسی را در هماهنگی امور فرهنگی بر عهده گرفت. دراک‌ها به سرعت به یکی از نهادهای مهم فرهنگی در مناطق و استان‌ها تبدیل شدند و هماهنگی امور توسعه فرهنگ و تمرکززدایی را بر عهده گرفتند. براساس منشور تمرکززدایی اول ژوئیه ۱۹۹۲ و تصمیمات گرفته شده در ۱۹۹۸، دراک‌ها، به‌عنوان بازوی فکری و اجرایی وزارت فرهنگ، به استقلال در مدیریت بودجه فرهنگی مناطق نیز دست یافتند (Perret & Saez, 2004).

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، در دوران ژاک لانگ نیز تمرکززدایی نه تنها، همچنان در دستور کار دولت باقی ماند، بلکه شتاب بیشتری نیز به خود گرفت. با این تفاوت که لانگ با ابتکارهای بسیار، نقش دولت را دوباره تعریف کرد و ضمن کاهش تصدی‌گری دولت، وزارت فرهنگ را که می‌رفت به حاشیه رانده شود، به متن فعالیت‌های فرهنگی کشور باز گرداند. دل‌مشغولی اصلی لانگ همان دغدغه پایه‌گذار وزارت فرهنگ، یعنی آندره مالرو بود. او نیز چون همتای خود بر دموکراتیزه کردن فرهنگ پای می‌فشرد و کوشید تا آنجا که ممکن است فرهنگ هنر را در دسترس تعداد بیشتری از مردم قرار دهد. ژاک لانگ نیز مانند مالرو به مردمی کردن هنر و آفرینش هنرهای مردمی و ساده می‌اندیشید و در تلاش بود هنر را از اشرافیت‌رهایی بخشد. با درنگ در مفهوم تمرکزگرایی و تراکم‌زدایی، می‌توان دریافت آنچه را که ژاک لانگ تمرکززدایی نام نهاده، در حقیقت فرایندی است برای تراکم‌زدایی و زنده کردن نقش از دست رفته وزارت فرهنگ در لایه‌های محلی (Rizzardo, 2005: 147).

بدین ترتیب، دولت فرهنگی به معنای واقعی شکل گرفت و رابطه دولت، مناطق و دیپارتمانها به سامان شد. دولت با تزریق بودجه به مناطق و دیپارتمانها به بازسازی موزهها، کتابخانهها، سالنهای سینما و برگزاری برنامه‌های فرهنگی کمک کرد. در مقابل، مسئولان محلی هم با هماهنگی با دراک، به سیاست‌های کلی دولت در توسعه فرهنگی مناطق توجه نشان دادند. با توجه به اهمیت روزافزون نقش فرهنگی و رویکرد نمایندگان شهرها، امور فرهنگی رونق قابل توجهی یافت و براساس تصمیم متخذه مناطق وارد قراردادهای جدید با اتحادیه اروپا برای توسعه فعالیت‌های فرهنگی شدند. بنابراین عامل جدیدی برای توسعه امور فرهنگی مناطق به نام اروپا وارد عرصه شد و مناطق توانستند از بودجه‌های اروپایی در توسعه امور فرهنگی یاری گیرند.

رونق بازار فرهنگ و هنر در مناطق، به تدریج بازیگر دومی به نام وزارت خارجه را وارد این عرصه کرد. سازمان آفا، که وابسته به وزارت خارجه است و برنامه‌های فرهنگی فرانسه را در خارج از مرزها سامان می‌دهد با مناطق و دیپارتمانها، وارد همکاری شد. هدف آفا، سامان‌دهی ارتباطات فرهنگی مناطق در خارج از مرزها است.

رویکردهای نوین به تمرکزگرایی

در سال ۲۰۰۱ دولت لیونل ژوسپن، سیاست جدیدی را برای تمرکززدایی و آمایش سرزمینی اعلام کرد. بر اساس سیاست جدید اعلام شد مناطق می‌توانند داوطلبانه قراردادی با دولت برای انجام امور فرهنگی به امضا رسانند. براساس این قرارداد، دولت در زمینه میراث فرهنگی و آموزش هنری اختیارات ویژه‌ای به مناطق بخشید و اعلام کرد حاضر است بخشی از صلاحیت‌های خود را در این عرصه‌ها به کلی واگذار نماید. تعدادی از مناطق این قراردادها را امضا کردند و از اختیارات بیشتری در امور فرهنگی بهره‌مند شدند.

پس از بررسی‌های مختلف برای واگذاری هر چه بیشتر قدرت به نهادهای محلی، هشت پایگاه به‌عنوان نمونه انتخاب شدند، که شش مورد به میراث فرهنگی اختصاص یافت. در قراردادی که بین وزارت فرهنگ و رئیس شورای مناطق به امضا رسید، اداره امور و ریاست پایگاه‌های میراث فرهنگی به مناطق واگذار شد. در این مناطق نماینده اعزامی از سوی دولت در حقیقت نماینده منافع ملی است و وظیفه دفاع از آن را عهده‌دار است؛ ولی این امور در حوزه اختیارات مناطق قرار گرفته و از صلاحیت دولت مرکزی خارج گردید. طبیعی است که هزینه‌های رو به ازدیاد نگهداری بناهای میراث فرهنگی در اتخاذ این تصمیم بی‌تأثیر نبود و دولت شاید به دنبال راهی برای برون رفت از این مشکلات نیز بود. دو منطقه نیز برای تمرکززدایی در امر آموزش انتخاب شدند.

در همین راستا دولت ژان پیر رفرن در دوره نخست وزیری آقای شیراک، نیز دست به سلسله‌ای از اقدام‌ها به نام تمرکززدایی زد. وزیر فرهنگ رفرن یعنی ژان ژاک اگیون، تصمیم گرفت در شهر متس موزه ژرژمیدوی دومی وابسته به مرکز اصلی در پاریس تأسیس نماید. هدف اصلی از این اقدام رفع محرومیت شهر متس در امور فرهنگی اعلام شد. بررسی تأسیس موزه لوور شماره ۲ در شمال فرانسه؛ تأسیس شعبه‌ای از موزه تاریخ تمدن در ماریس و اقدام‌هایی از این دست در این دوران به نام تمرکززدایی اعلام شد. همان‌گونه که سائز نیز معتقد است، این ابتکارها را نمی‌توان تمرکززدایی نامید؛ چراکه تمامی این مراکز شعبه‌هایی از مراکز فرهنگی در پاریس بوده و همه امورشان از مرکز سامان می‌یابد. پس به خوبی می‌توان چنین کارهایی را تراکم‌زدایی و نه تمرکززدایی مورد ادعای دولتمردان دانست. این اقدام‌ها همچنان ادامه دارد و وزیر فرهنگ کنونی فرانسه، خانم کریستیان آلبانه، نیز یکی از سیاست‌های دولت نیکلا سارکوزی را پرداختن هرچه به بیشتر به امور فرهنگی و آزادی عمل بیشتر قدرت‌های محلی در این عرصه اعلام کرده است.

پس از بررسی اجمالی نگاه دولت به مدیریت امور فرهنگی در لایه‌های محلی اینک به حدود اختیارات لایه‌های مختلف قدرت در این کشور می‌پردازیم.

قدرت‌های محلی و فرهنگ: بازیگران عرصه فرهنگ

نهادهای قدرت محلی در فرانسه بر اساس تقسیم‌بندی جغرافیایی و اداری توزیع شده‌اند. این کشور در حال حاضر به چهار بخش اداری تقسیم شده و هریک از این بخش‌ها در حقیقت حوزه‌هایی برای اجرای قدرت ملی و یا محلی‌اند. کمون (شهر)، دپارتمان (شهرستان)، منطقه (استان) و سرزمین‌های آن سوی دریا، چهار بخش تقسیمات جغرافیایی سرزمین گله‌ها در روزگار کنونی را تشکیل می‌دهند. بر اساس آخرین قانون اساسی فرانسه، اداره امور این بخش‌ها به نهادهای محلی واگذار شده و این نهادها از قدرت و اقتدار فزاینده‌ای برخوردارند (بند ۲ ماده ۷۲ قانون اساسی).^۲ رخدادی که در نتیجه فرایندی طولانی و پرفراز و فرود حاصل شده است (Peiser, 1998: 98). میزان اختیارات هریک از این یکان‌های محلی را در امور فرهنگی مناسبات قدرت‌های ملی و محلی را به خوبی ترسیم می‌کند.

مناطق (استان‌ها): سیاست‌گذاری‌های کلی و ترغیب آفرینش‌های هنری

مناطق را از نظر جغرافیایی می‌توان با استان‌های کشورمان سنجید. بالاترین مقام سیاسی و اجرایی منطقه پرفه نام دارد. مناطق یکان اداری نوپایی‌اند و ریشه در قانون ۱۴ مارس ۱۹۶۴ این کشور دارند. پیش از این، بزرگ‌ترین یکان تقسیم‌بندی دپارتمان‌ها بودند. بر اساس قانون یاد شده چند دپارتمان در حوزه گسترده‌تری به نام منطقه جای گرفتند. پرفه منطقه نماینده تام‌الاختیار نخست‌وزیر و هیئت وزیران در حوزه خود به شمار می‌رود و ریاست شورای اداری، هشت کارگروه گوناگون و نهادهای مختلف منطقه را عهده‌دار است. وی به عنوان بالاترین مقام سیاسی محلی بر اجرای قدرت در همه سطوح نظارت داشته و به جز پلیس انتظامی و پلیس قضایی دیگر نهادها در حوزه اقتدار او جای می‌گیرند (Peiser, 1998: 99).

1. Art 72, al. 1 de la constitution

2. Art 72, al 2 de la constitution

گفته شد که مناطق یکانی نوپا به شمار می‌آیند؛ به همین دلیل نهادهای برخاسته از این یکان در آغاز کار با مقاومت و سختی‌های فراوان روبه‌رو بودند. اما گذر زمان از این دشواری‌ها کاست و به تدریج مناطق به جایگاهی درخور در تقسیمات کشوری دست یافتند. در سال ۱۹۷۲ مناطق همچون یک نهاد مدیریتی و عمومی به رسمیت شناخته شدند و سرانجام در سال ۱۹۸۶ با انتخابی شدن اعضای شورای منطقه (شورای عمومی)^۱ مناطق جایگاه بالاتری را در تقسیمات کشوری به دست آوردند (Toulard, 2005: 60).

شورای منطقه برجسته‌ترین نهاد انتخابی تصمیم‌گیرنده در این حوزه است. اعضای این شورا با آرای مستقیم مردم انتخاب و رئیس شورا در بالای هرم قدرت اجرایی در منطقه قرار دارد. کمیته اقتصادی و اجتماعی، دو نهاد دیگر برخاسته از شورای منطقه‌اند که اداره امور محلی را در این عرصه عهده دارند.

از ۱۹۸۶ اعضای شورای منطقه با رأی مستقیم مردم و به مدت شش سال برگزیده می‌شوند. پیش‌تر، این شورا با نسبتی مشخص از نمایندگان منطقه، سناتورها، بخش‌ها و شهرداران تشکیل می‌شد.

شورای منطقه از جنبه‌های گوناگون شبیه شورای عمومی دپارتمان‌هاست و تعداد اعضای این شورا بستگی به تعداد نمایندگان هر دپارتمان دارد. یادآوری می‌شود که هر دپارتمان به واحدهای کوچک‌تری به نام کانتون‌ها تقسیم می‌شود و هر کانتون یک نماینده به شورای دپارتمان و در نتیجه به شورای منطقه می‌فرستد. شورای منطقه در حقیقت یک شورای فرادستی است که با شورای عالی استانها در ایران قابل مقایسه است.

شورای منطقه از میان منتخبین، رئیس شورا را به عنوان بالاترین مقام اجرایی منطقه، که مسئولیت اجرای مصوبات شورا را عهده‌دار است، بر می‌گزیند. براساس قانون ۲ مارس ۱۹۸۲ تمام اختیارات اجرایی پرفه به رئیس شورای منطقه واگذار و در نتیجه رئیس شورا در عمل به بالاترین قدرت اجرایی منطقه تبدیل شد. رئیس شورا بودجه

منطقه را در اختیار دارد و اوست که صورت هزینه‌ها را تعیین می‌کند. از جمله اختیارات رئیس شورا اداره میراث فرهنگی مناطق، تشکیل جلسات شورا و سامان‌دهی امور منطقه‌ای است. عقب‌نشینی پرفه از عالی‌ترین مقام سیاسی انتصابی در مقابل رئیس شورا که برخاسته از نهادی انتخابی و مردمی است گواه تلاش فرانسوی‌ها برای تمرکززدایی و واگذاری امور به قدرت‌های محلی است.

اما همان‌گونه که گفته شد، پرفه نماینده رسمی دولت در منطقه است و به نمایندگی از دولت مرکزی تمام نهادها و سازمان‌هایی را که وابسته به دولت‌اند اداره می‌کند. پرفه و همکارانش بر درستی اجرای امور در منطقه نظارت می‌کنند. آنها اختیارات مهمی، به‌ویژه در امور آمایش سرزمینی، دارند و نقش هماهنگی بین پرفه‌های دپارتمان‌ها و دستگاه‌های مختلف را برعهده دارند. از جمله وظایف مهم پرفه هماهنگی امور فرهنگی در سطح منطقه است.

پرفه منطقه ریاست شورای اداری را نیز برعهده دارد. این شورا مرکب از پرفه‌های دپارتمان‌های یک منطقه، رئیس شورای عمومی و برخی از نمایندگان وزارت‌خانه‌های مختلف است. این شورا وظیفه هماهنگی اقدام‌ها در سطح منطقه را عهده‌دار است و نقش و وظیفه دولت را در امور مختلف تعیین می‌کند.

تا قبل از ۱۹۸۲، اختیارات مناطق تنها در امور اجتماعی و اقتصادی خلاصه می‌شد. اما از این تاریخ، بخشی از امور فرهنگی نیز در حوزه اختیارات مناطق قرار گرفت و بر اختیارات مناطق افزوده شد و شورای منطقه و رئیس شورا نیز جایگاه بالاتری نسبت به گذشته یافتند. به موجب این قانون مسئولین منطقه می‌توانند به ابتکار خود از شرکت‌ها و طرح‌های مختلف حمایت مالی نموده و برای آمایش سرزمینی منطقه خود برنامه‌ریزی کنند. پیش‌تر امور فرهنگی در حوزه اختیارات مناطق نبود و تنها دپارتمان‌ها و به‌ویژه شهرها در این عرصه فعال بودند (Djian, 2005).

همان‌گونه که گفته شد مناطق یکان‌های جغرافیایی نوظهورند و پیش‌تر در این کشور قدرت‌های محلی در شهرها و دپارتمان‌ها جریان داشت. یکی از نخستین

مشکلات پیش روی مناطق این بود که هویت جدیدشان به رسمیت شناخته نمی‌شد و بنا بر سنت دیرپای این دیار مردم به پرفه‌های دپارتمان و شهرداران به‌عنوان قدرت‌های محلی خو کرده‌اند. این مشکل هم چنان وجود دارد و مردم یک سرزمین هویت محلی خود را بیشتر در شهر و دپارتمان خود می‌جویند نه در مناطق. کارشناسان سیاست‌گذاری فرهنگی فرانسه براین باورند که یکی از مهم‌ترین دلایل توجه مدیران محلی به فرهنگ را باید در همین ناکامی جست‌وجو کرد. مناطق از راه برگزاری جشنواره و پرداختن به امور فرهنگی در تکاپوی یافتن هویتی در خور برای خویش‌اند و فرهنگ یکی از بهترین راه‌های این ابراز وجود و اعلام هویت است (Poirier, 2000).

آمایش سرزمینی در عرصه فرهنگی، سیاست‌گذاری‌های کلان، آموزش‌های حرفه‌ای هنری و امور به مربوط به اقتصاد فرهنگ تنها برخی از عرصه‌های اقتدار فرهنگی مناطق‌اند (Mouliner, 2002). به باور رنه ریزاردو، مناطق می‌کوشند با اجرای برنامه‌های فرهنگی نشان دهند که تنها ستادی برای توزیع منابع نیستند و خود می‌توانند در امور فرهنگی بیش از این اثرگذار باشند (Binet, 2000).

با چنین رویکردی قوانین مربوط به آمایش سرزمینی اختیارات بیشتری را به مناطق واگذار کرد. براساس قانون ۱۲ ژوئیه ۱۹۹۹ شونمان^۱، مناطق اجازه یافتند در شهرها برنامه‌های فرهنگی اجرا کنند. ریزاردو یکی از دلایل روی آوردن قدرت‌های محلی به فرهنگ را « فشار افکار عمومی » می‌داند. از دهه هشتاد اقصاء مختلف مردم خواهان مشارکت در برنامه‌های فرهنگی‌اند. نمایندگان محلی در برابر این موج چاره‌ای جز تسلیم ندارند و به این ترتیب اراده‌ای همگانی برای اهتمام قدرت‌های محلی به امور فرهنگی شکل می‌گیرد (Rizzardo, 2005: 144). در نتیجه مناطق که بزرگ‌ترین یکان تقسیم‌بندی مدیریتی در این کشورند، در فرایند تمرکززدایی اختیاراتی در امور فرهنگی یافته پاره‌ای از اختیارات دولت مرکزی را بر دوش گرفته‌اند. اما همان گونه که نشان

داده خواهد شد، اساساً نهادهای برخاسته از مناطق، دارای قدرت اجرایی چندانی نیستند و قدرت‌های اجرایی و اداری بیشتر در لایه‌های پایین‌تر تقسیمات کشوری یعنی دیپارتمان‌ها و شهرها در جریان است. این قدرت به‌ویژه در امور فرهنگی به کمترین مقدار خود کاهش می‌یابد. در ۱۹۹۶، مناطق تنها ۲/۳ درصد از بودجه خود را صرف امور فرهنگی کرده‌اند. بودجه ناچیز مناطق در امور فرهنگی، بهترین گواه بر این است که به رغم تلاش‌های صورت گرفته هنوز فرهنگ جایگاه در خور توجهی در مناطق ندارد.

با این همه فرهنگ همچنان یکی از حوزه‌های عمل و اختیارات مناطق است. مهمترین سوگیری فعالیت‌های فرهنگی مناطق حمایت از خلاقیت‌های هنری، تولید و آفرینش‌های هنری و توزیع و پخش آنهاست. در بین رشته‌های گوناگون هنری، توجه اصلی و عمده معطوف هنر نمایشی است. این وظیفه مهم مناطق را نهادهای حرفه‌ای و دبیرخانه‌های دائمی جشنواره‌ها بر عهده دارند و معمولاً در این خصوص از حمایت‌های دولت مرکزی از طریق دراک برخوردار می‌شوند. نگهداری موزه‌ها و میراث فرهنگی، نسبت به آفرینش‌های هنری در درجه دوم اهمیت قرار دارد. کمی بعد خواهد آمد که در تقسیم مسئولیتی که بین قدرت‌های محلی صورت گرفته، امور موزه‌ها و میراث فرهنگی به دیپارتمان‌ها واگذار شده است.

با این همه مناطق همچنان در تلاش‌اند ابتکار عمل را در برنامه‌های مختلف فرهنگی به دست گیرند. برخی مناطق در کنار نقش‌های سنتی‌ای که داشتند در حوزه‌های نو مانند فرهنگ علمی و فناوری، مردم‌شناسی، تولیدات و جشنواره‌های سینمایی نیز نقش مهمی را بر عهده گرفته‌اند. در مناطقی که هویت‌های قومی و نژادی از اهمیت فراوانی برخوردار است، همچون مناطق آلزاس و برتانی، برنامه‌های فرهنگی قومی و زبانی در اولویت قرار گرفت و مناطق در تلاشند از راه فرهنگ هویت قومی خود را پاس دارند. با توجه به اینکه در بسیاری از کشورهای اروپایی، مناطق نقش

مهمی در امور فرهنگی دارند در فرانسه هم به تدریج رویکرد مناطق به امور فرهنگی افزایش یافته است. برخی از مناطق از طریق دبیرستان‌هایی که در اختیار دارند و برنامه آموزشی و دوره‌هایی که در رشته‌های مختلف فرهنگی و هنری برگزار می‌کنند در تلاش‌اند فرهنگ را در متن برنامه‌های خود جای دهند.

دپارتمان‌ها: پاسداران از میراث فرهنگی و موزه‌ها

برخلاف مناطق که نو ظهوراند، تقسیم اداری سرزمین گل‌ها به دپارتمان سابقه‌ای دیرینه دارد و مردمان این دیار از ۱۸۷۱ این یکان اداری را به خوبی می‌شناسند. بر اساس قانون ۱۰ اوت همان سال، دپارتمان‌ها تشکیل شد. بالاترین مقام سیاسی دپارتمان‌ها پرفه نام دارد و تا قبل از قانون تمرکززدایی، پرفه به عنوان نماینده دولت از اختیارات گسترده‌ای برخوردار بود. بر اساس قانون ۲ مارس ۱۹۸۲ بیشتر اختیارات پرفه دپارتمان به رئیس شورای دپارتمان واگذار شد. این اقدام فرانسوا متیران برای تحقق یکی از خواسته‌های اساسی قشر گسترده‌ای از طرفداران جناح چپ بود که خواهان قدرت گرفتن نهادهای انتخابی و تقسیم قدرت بین دولت مرکزی و مردم بودند.

شورای دپارتمان مجلسی است مرکب از نمایندگان منتخب از هر کانتون که اداره امور ۱۰۰ دپارتمان فرانسه را برعهده دارند. کانتون‌ها واحدهای وابسته به دپارتمان‌اند و هر کانتون، صرف نظر از تعداد جمعیت خود، یک نماینده به شورای دپارتمان می‌فرستد. اعضای این شورا به مدت شش سال انتخاب می‌شوند و نظام انتخاباتی به گونه‌ای است که هر سه سال، نیمی از اعضای آن به پایان دوره خود رسیده و تغییر می‌یابند.

شورای دپارتمان از اختیارات فراوانی برخوردار است و اداره نهادهای عمومی، میراث فرهنگی و بودجه دپارتمان را برعهده‌دار است. شورا می‌تواند به دولت پیشنهاداتی

برای اداره امور محلی و حتی ملی ارائه کند. (بخشنامه ۱۳ ژوئیه ۱۹۷۰)^۱ هم چنین قانون تمرکززدایی اختیارات فراوانی، به‌ویژه در عرصه امور فرهنگی، به نهادهای انتخابی در دپارتمان‌ها واگذار کرده است.

فرانسه دارای ۱۰۰ دپارتمان است که چهارتای آن به دپارتمان‌های آن سوی دریاها^۲ مربوط می‌شود. همه دپارتمان‌ها از نظر قانون اساسی فرانسه به رغم جمعیت‌های نابرابر از اهمیتی یکسان برخوردارند و به گفته ژان ماری بسه^۳ در فرایند تمرکززدایی، دپارتمان‌ها پیروز واقعی میدان‌اند (Becet, 2005: 68).

از نظر تاریخی، شهرها پیشگام روی آوردن به فرهنگ‌اند؛ اما به تدریج مسئولین دپارتمان‌ها هم خود را با این موج نو هم‌نوا کردند و به فرهنگ روی خوش نشان دادند. رهبران سیاسی محلی به این نتیجه رسیدند که توسعه دپارتمان‌ها در گرو فرهنگ است و از پرداختن به امور فرهنگی گریزی نیست.

ریزاردو دخالت دپارتمان‌ها در حوزه فرهنگ را بیشتر در امور زیر می‌داند: آموزش‌های هنری به‌ویژه در زمینه موسیقی، پاسداری از میراث فرهنگی، توسعه امکانات فرهنگی در روستاها و شهرهای کوچک و محروم‌تر، ایجاد امکاناتی برای دسترسی اقشار مختلف اجتماعی در برنامه‌های فرهنگی (Rizzardo, 2005: 144). در مقایسه با مناطق و دپارتمان‌ها از بودجه، امکانات و اختیارات بیشتری در امور فرهنگی برخوردارند؛ اما درصد بالایی از برنامه‌های فرهنگی در این کشور در شهرها در جریان است. پاره‌ای از نهادهای فرهنگی و هنری، بر اساس قانون تمرکززدایی، به دپارتمان واگذار شده که بخشی از آنها با یارانه‌های دولتی اداره می‌شود.

می‌توان گفت به‌رغم افزایش فعالیت‌های فرهنگی در سراسر کشور، نقش دپارتمان‌ها در مقایسه با گذشته روبه کاستی است. یکی از دلایل مهم این کاهش نقش، درگیر شدن بیش

1. Décret du 13 juillet 1970

۲. ماوراء بحار

3. Jean Marie Bécet

از بیش شهرها به‌ویژه شهرهای بزرگ در امور فرهنگی است. به همین دلیل، امور فرهنگی در دیارتمان‌هایی که بیشتر ساکنانش روستایی‌اند، به دلیل نبود شهرهای بزرگ و مهم، هم‌چنان در اختیار دیارتمان‌هاست؛ در مقابل در دیارتمان‌های شهری‌تر، این امور بیشتر در اختیار شهرهاست و دیارتمان‌ها بازیگر اصلی امور فرهنگی نیستند.

همان‌طور که گفته شد، از ۱۹۸۲، بیشترین اقدامات فرهنگی دیارتمان‌ها در امور میراث فرهنگی خلاصه می‌شود. بیشترین بودجه فرهنگی دیارتمان‌ها صرف نگهداری و بازسازی بناهای میراث فرهنگی و تاریخی است که بر اساس قانون تمرکززدایی به آنها واگذار شد. آموزش هنری و فعالیت‌های نمایشی هم به تدریج در سبد هزینه‌ای امور فرهنگی دیارتمان‌ها قرار گرفت و چندی است که در دستورکار شوراهای دیارتمان قرار گرفته است. فعال شدن دیارتمان‌ها در موسیقی، اداره موزه‌ها و هنرهای نمایشی موجب شد امور فرهنگی در ساختار سیاسی و اداری دیارتمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شود. شوراهای دیارتمان، با تشکیل مدیریت امور فرهنگی، اداره این امور را عهده‌دار شدند و روز به روز بر اهمیت این مدیریت‌ها که وابسته به شوراهای دیارتمان هستند افزوده می‌شود. باز هم بر اساس قانون تمرکززدایی اداره امور مراکز اسناد دیارتمان‌ها (آرشیو) و کتابخانه‌های مرکزی دیارتمان به شوراها واگذار شد. واگذاری اداره این دو نهاد مهم موجب شد بر اهمیت مدیریت امور فرهنگی در دیارتمان‌ها بیش از گذشته افزوده شود.^۱

۱. برخی از دیارتمان‌ها به چند بخش تقسیم می‌شوند که در رأس آن نماینده پرفه قرار دارد. نماینده پرفه در حکم معاون اوست و مهمترین وظیفه‌اش همکاری با نمایندگان مجلس و دادن مشورت به آنها و کمک به پرفه جهت انجام وظیفه نمایندگی دولت است. این حوزه‌ها تنها اداری‌اند و برخلاف دو حوزه دیگر جغرافیایی نیستند. بخش‌ها بعد از انقلاب فرانسه به‌وجود آمدند و در قوانین متعدد تراکم‌زدایی مورد تأیید و تأکید قرار گرفتند. در حال حاضر فرانسه دارای ۳۴۰ بخش وابسته به دیارتمان است. کانتون‌ها حوزه‌های انتخاباتی‌اند و حوزه تقسیم کشوری به‌شمار نمی‌آیند. فرانسه به ۴۲۰۰ کانتون تقسیم شده است. در هر کانتون یک نفر به عنوان نماینده انتخاب می‌شود و مجموع نمایندگان کانتون‌های یک شهر اعضای شوراهای شهر را تشکیل می‌دهند. متخیزین کانتون‌ها شوراهای دیارتمان و مناطق را نیز تشکیل می‌دهند. کانتون‌ها برخلاف دیارتمان و مناطق حوزه تراکم‌زدایی و تقسیم قدرت دولتی به حساب نمی‌آیند و سازمان مدیریت ویژه‌ای ندارند.

کمون یا شهرها: فرهنگ شهرهای جدید به جای دولت شهرهای کهن

کمون یا شهر تنها حوزه مهم تقسیمات کشوری است که در فرایند تمرکززدایی بخش‌های مهمی از قدرت دولت مرکزی بدان واگذار شده ولی ریاست آن از طرف دولت منصوب نمی‌شود و در رأس آن نماینده منتخب مردم قرار دارد. شهردار به عنوان نماینده پرفه، بسیاری از امور مدنی از ثبت احوال گرفته تا پلیس قضایی و امور مربوط به اتباع خارجی را عهده‌دار است. قانون آوریل ۱۸۸۴ اداره امور کمون‌ها را به شهرداران و شورای شهر واگذار کرده و آرزوی دیرین فرانسوی‌ها را برای استقلال هرچه بیشتر قدرت‌های محلی در شهرهایشان برآورده کرد.

کمون مفهومی دیرآشنا برای مردم فرانسه است و مهمترین یکان تقسیمات کشوری در این کشور است قانون ۵ آوریل ۱۸۸۴ همچنان منشور مهم کمون‌ها به شمار می‌آید.^۱ براساس قانون ۱۹۸۲ که این منشور را بار دیگر مورد تأیید قرار داد، شهردار و شورای شهر از مهمترین نهادهای اداره کننده شهرها قلمداد شده و ۳۶۷۷۸ کمون اساس زندگی اداری و مدنی را در این دیار تشکیل می‌دهند.

تعداد اعضای شورای شهر، متناسب با جمعیت آن، بین ۹ تا ۶۹ نفر است و اعضای آن از راه مراجعه مستقیم به آرای عمومی به مدت شش سال برگزیده می‌شوند. به موجب قانون، شوراهای شهر هر سه ماه یک بار موظف به تشکیل جلسه‌اند. البته پرفه، شهردار و نیمی از اعضای شورا می‌توانند جلسات فوق‌العاده‌ای را بنا به ضرورت درخواست نمایند. شهردار ریاست و اداره جلسات شورا را بر عهده دارد. تصمیمات گرفته شده در شوراها برای شهردار نیز لازم‌الاجراست.

شهردار، در نخستین جلسه شورای شهر، به عنوان بالاترین مقام تصمیم‌گیرنده شهر انتخاب می‌شود. شهردار علاوه بر نمایندگی کمون، نماینده دولت نیز به شمار می‌آید و خود را مجری دستورات قدرت ملی نیز می‌داند. بدین ترتیب، شهردار را می‌توان پرفه

شهرش دانست. شهردار معاونین خود را از میان اعضای شورا و با موافقت آنها برمی‌گزیند.

البته سه شهر بزرگ پاریس، لیون و مارسلی از موقعیت ویژه‌ای برخوردارند. این سه شهر هریک به چند منطقه تقسیم شده‌اند. مناطق بیست‌گانه پاریس و شانزده‌گانه لیون، هرکدام درست مانند کانتون یک حوزه انتخابیه نیز به‌شمار می‌آیند. اما در شهر مارسلی که ۹ منطقه را در خود جای می‌دهد، هر دو منطقه یک حوزه انتخابی‌اند. مجموعه منتخبین مناطق، شوراهای این سه شهر را تشکیل می‌دهند. شهر پاریس ۱۶۳، شورای شهر لیون ۱۰۱ و شورای شهر مارسلی ۷۳ عضو دارد. شوراهای شهرهای یاد شده شهردار و معاونین را از بین منتخبین خود برای مدت شش سال برمی‌گزینند. به همین ترتیب شوراهای مناطق، شهرداران منطقه خود را برمی‌گزینند.

با آن چه گفته شد می‌توان دریافت که پایه و اساس قدرت محلی در فرانسه را باید در شهرهای آن جست. چرا که تنها در این شهرهاست که بسیاری از اختیارات دولت به نمایندگان مردم واگذار شده است. بدین ترتیب، یکی از آرزوهای آلکسی دو توکویل که واگذاری سامان زندگی شهری به شهرداران و شوراهای شهر بود، به خود جامه عمل پوشید. به نظر می‌رسد که فرانسه با تحقق این رویا فاصله چندانی ندارد. با اجرای سیاست‌های تمرکززدایی، به‌ویژه از سال ۱۹۸۲، روز به روز بر قدرت و اختیارات شهرداران افزوده شد و شهرهای فرانسه شهردارمحور شدند. از جمله اختیارات واگذار شده به شهرداری‌ها اداره امور فرهنگی است. به‌ویژه از زمان فرانسوا میتران رقابت شدید و البته مثبتی بین شهرهای مختلف فرانسه ایجاد شد. یکی از محورهای مهم این رقابت اجرای برنامه‌های فرهنگی است. مدیریت یا معاونت فرهنگی شهرداری‌ها یکی از معاونت‌های مهم و حتی پُرس‌ساز در این کشور است و شهرداری‌ها با تخصیص بودجه‌های کافی و درخور توجه در برگزاری جشنواره‌ها و همایش‌های علمی با هم سخت در رقابتند.

امروز شهر در فرانسه بر محور بنای تاریخی که نماد هویتش به شمار می‌آید شکل گرفته و با صرف هزینه‌های فراوان بخش‌های قدیمی و تاریخی شهرها نگهداری می‌شود. کتابخانه‌های متعدد و به‌ویژه کتابخانه مرکزی وابسته به معاونت فرهنگی، آمفی تئاترها و سالن‌های سینما از مکان‌هایی هستند که زندگی شهری بر گرد آنها سامان یافته است. شهرداران هر شهر می‌کوشند در یکی از عرصه‌های فرهنگی سرآمد دیگران شوند و برای خود هویتی در جشنواره‌های سالانه و دوسالانه فرهنگی جست‌وجو کنند. جشنواره سینمای کن، جشنواره فیلم‌های مستند کلرمن فران، جشنواره سینمای تراولینگ شهر رن، جشنواره تئاتر آوینیون و جشنواره‌های موسیقی تابستانی در بسیاری از شهرها همه نشان از جنب‌وجوش‌های فراوان فرهنگی بر محور شهرها دارد. نقطه آغاز بسیاری از این جشنواره‌ها دهه نخست سال هشتاد، یعنی دوره اول وزارت ژاک لانگ بوده است. شهرداری‌ها در سامان‌دهی برنامه‌های فرهنگی حتی در اجرای هفته‌های فرهنگی کشورهای خارجی نیز از استقلال کافی برخوردار شده‌اند (Donnat, 2003).

فشار افکار عمومی و نقش برنامه‌های فرهنگی در ایجاد همبستگی اجتماعی و ملی، موجب شد رهبران سیاسی هم با مردمان شهرهای خود همراه شوند و در سامان‌دهی برنامه‌های فرهنگی با حریفان سیاسی خود رقابت کنند (Jamet, Fosseyeux, Pattyn, 2004). توسعه برنامه‌های فرهنگی در شهرها به یک خواسته عمومی تبدیل شده و سیاستمداران نیز می‌کوشند خود را با آن خواسته‌ها هماهنگ کنند. مهم‌ترین دلیل طرفداران توسعه برنامه‌های فرهنگی در شهرها این است که فرهنگ راهی است برای آشتی بین دو مفهوم مهم یعنی دموکراسی فرهنگی و دموکراتیزه شده فرهنگ.

توسعه فرهنگی در شهرها پلی بین دموکراسی فرهنگی و دموکراتیزه کردن فرهنگ

سیاست فرهنگی در فرانسه از دو مفهوم اساسی الهام گرفته است. این دو مفهوم عبارت‌اند از «دموکراسی فرهنگی» و «دموکراتیزه کردن فرهنگ»^۱. مفهوم نخست بیشتر به

آزادی در عرصه فرهنگ تکیه دارد و مفهوم دوم بر مردمی‌شدن و مفهوم برابری. دموکراسی فرهنگی بر حق هنرمندان در بیان آزادانه دغدغه‌های درونی خود و ایجاد فضای آزاد و رقابتی پای می‌فشارد در صورتی که دموکراتیزه کردن فرهنگ تلاشی است برای دسترسی همه مردم به آفریده‌های فرهنگی و هنری. نگاه نخست بیشتر الهام گرفته از اندیشه‌های لیبرالیستی است و نگاه دوم ریشه در اندیشه‌های سوسیالیستی دارد. سائز بر این باور است که در فرانسه بیشتر نگاه دوم خود را در سیاست‌گذاری فرهنگی تحمیل کرده است. ولی سازگاری و آشتی بین این دو مفهوم تنها خود را در شهرها در چارچوب مفهوم جدیدی به نام «توسعه فرهنگی»^۱ نشان می‌دهد (Perret, Saez, 2004: 44).

شهرهای فرانسه، در برخورد با توسعه فرهنگی، سه دوره مختلف را پشت سر گذاشته‌اند. دوره نخست دوره هنرهای زیبا و رویکرد سنتی به فرهنگ است. در این زمان موزه‌ها، کتابخانه‌ها و آمفی‌تئاترهای شهر تنها کانون فعالیت‌های فرهنگی به‌شمار می‌آیند و مختص طبقه بورژوا و اشراف‌اند. در جمهوری سوم و چهارم فرانسه، زندگی فرهنگی در این کشور بدینسان می‌گذشت. در این روزگار مهم‌ترین دل‌مشغولی مدیران شهری آن زمان آراستن این مراکز فرهنگی به زیبایی‌های هنر معماری و نقاشی بود.

دوره دوم از نیمه دوم دهه سی آغاز شد. در این دوران نهادهای مردمی و مدنی خواهان توجه بیشتر و روزافزون به فرهنگ بودند. انجمن‌های مختلف بر محور این درخواست تشکیل شدند. گروه‌ها و احزاب سیاسی چپ در این دوران خواهان ورود جدی دولت و مدیران شهری به عرصه بودند، اما نمایندگان و مدیران شهری هم چنان با این خواسته و جریان به دیده تردید می‌نگریستند. این عده جدید که «هواداران فرهنگ» نام گرفتند خواهان نقش‌آفرینی در این عرصه بودند.

دوره سوم، دوران سیاست‌گذاری و یا مداخله دولت است. دولت با اعزام مدیران فرهنگی با انگیزه‌ای به نام هنر زنده در تلاش است با بستن قرارداد بین عوامل گوناگون

فرهنگی، زندگی فرهنگی را در شهرها سامان دهد. به‌ویژه از ۱۹۴۶ به بعد، در شهرهای بزرگ فرانسه مراکز دراماتیک ملی ساخته می‌شد. بدین ترتیب، ارتباط و همکاری جدیدی با محوریت دولت بین مدیران مراکز هنرهای زیبا، هواداران فرهنگ و مدیران شهری شکل گرفت (Rizzarda, 2005: 145).

ورود دولت به عرصه فرهنگ، با تشکیل وزارت‌خانه‌ای به نام فرهنگ، نهادینه شد. یکی از نخستین اقدامات آندره مالرو، وزیر فرهنگ دوگل، مجهز کردن شهرها به تجهیزات و امکانات جدید بود. نخستین گام در این زمینه، تشکیل خانه‌های فرهنگ در شهرهای مختلف بود. هدف اصلی از تشکیل این خانه‌ها، دموکراتیزه کردن فرهنگ و دسترسی عموم مردم به آفریده‌های فرهنگی و هنری است. هم‌زمان در محله‌های تازه ساخت، مراکز جدید فرهنگی به نام مراکز اجتماعی فرهنگی^۱ ساخته شد. این مراکز همان گونه که از نامش پیداست، با هدف مقابله با آسیب‌های اجتماعی با استفاده از ابزار فرهنگ ساخته شد. با فعال شدن این مراکز فرهنگ و هنر در رشته‌های مختلف، فرصتی تازه برای توسعه یافت. البته چگونگی اداره این مراکز درگیری‌های جدیدی بین قدرت‌های ملی و محلی ایجاد کرد. (همان) این کشمکش بر سر این بود که چه کسی و با چه اختیاراتی باید کارگزار امور فرهنگی باشد.

کارگزاران امور فرهنگ در شهرها

امور فرهنگی در شهرها را گروه‌های گوناگون مدیریتی سامان می‌دهد. نخستین گروه مؤثر در امور فرهنگی در شهرها مدیران و کارکنان وابسته به شهرداری‌اند. در همه شهرداری‌ها مدیریت و یا معاونتی به نام معاونت امور فرهنگی پیش‌بینی شده که زیر نظر شهردار و شورای شهر، مجری اصلی برنامه‌های فرهنگی در شهر است. با توجه به بودجه خوبی که این مدیریت در اختیار دارد و از آنجا که یکی از رقابت‌های مهم بین

شهرها اجرای برنامه‌های فرهنگی است، این مدیریت از اهمیت بسزایی برخوردار است. مدیریت یاد شده می‌کوشد از رده‌های بالاتر، به‌ویژه مسئولان دپارتمان‌ها و مناطق، اعتبارات بیشتری برای امور فرهنگی جذب کند.

دومین گروه از مدیران فرهنگی شهرها نمایندگان دولت ملی‌اند که مهمترین آند دراک می‌باشد. دراک دو وظیفه مهم را عهده‌دار است؛ از یک سو موظف به اجرای سیاست‌های ملی در شهر و نظارت بر وفاداری شهرها به سیاست‌های کلی کشور است و از سوی دیگر در تلاش است تجربه‌های موفق محلی را در سطح ملی معرفی و آنها را به کل کشور عمومیت بخشد.

هنرمندان حرفه‌ای، اساتید و مربیان، سومین دسته از کارگزاران امور فرهنگی در شهرها را تشکیل می‌دهند که به تناسب شهرت و توانشان از جایگاه بالایی بین مردم و مجریان برخوردارند. در کنار این گروه، طرفداران و هنردوستان قرار دارند که آنها هم به‌وسیله انجمن‌ها و نهادهای مدنی‌ای که تشکیل می‌دهند بر سیاست‌گذاری فرهنگی در شهرها تأثیر گذارند.

نمایندگان دپارتمان‌ها و مناطق که طرف قرارداد شهرها در پاره‌ای از برنامه‌های فرهنگی‌اند گروه دیگری هستند که در سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌های فرهنگی در شهرها ایفای نقش می‌کنند. البته همکاری آنها با مدیران شهری خالی از چشم‌وهم‌چشمی و رقابت نیست.

اما از دهه هشتاد و به‌ویژه با توسعه فرهنگ مجازی گروه‌های مؤثر در اقتصاد فرهنگ و هنر نیز به جمع کارگزاران تأثیرگذار در امور فرهنگی شهرها افزوده شدند. این گروه به دلیل تخصص و به‌ویژه نقشی که در سرمایه‌گذاری برای تولید آفرینش‌های هنری دارند و همچنین نقش مهمی که در توزیع دارند یکی از ارکان مدیریت امور فرهنگی را در دوران معاصر تشکیل می‌دهند. شرکت‌های بزرگ سینمایی، مانند ام کادو^۱ در بسیاری از شهرهای فرانسه حضور دارند و بدون همکاری آنها صنعت سینما دچار مشکلی اساسی می‌شود.

یکی از شبکه‌های مهم توزیع فعال در سراسر فرانسه فناک^۱ است. شبکه توزیع فناک در عرصه نشر به‌ویژه تولیدات شنیداری و دیداری بسیار فعال است و بدلیل سرمایه کلان و مشتریانی که دارد در امور فرهنگی شهرها بسیار تأثیرگذار است.

دیگر گروه فعال در عرصه فرهنگی در شهرها، مشاوران امور فرهنگی‌اند که با تشکیل شرکت‌های مشاوره در برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌های فرهنگی به مؤسسات دولتی و خصوصی یاری می‌رسانند.

به سوی فرهنگ شهرهای جدید

دولت شهرهای یونان بر محور مراکز سیاسی و اداری شکل می‌گرفت و فروروم‌های روم و یونان، که محل نشست و تصمیم‌گیری نمایندگان مردم بود، مرکز شهرهای یونان و روم به شمار می‌رفت. زندگی شهری در اروپا بعد از قرون وسطی نیز بر محور بناهای باشکوهی به نام کاخ شهرداری شکل گرفت. رقابت شدیدی بین شهرهای مختلف برای ساختن بنایی مجلل به نام کاخ شهرداری به‌وجود آمد؛ نتیجه این رقابت ساختمان‌های زیبایی است که در نقطه صفر هر شهر بنا شدند و زندگی شهری را بر گرد خود سامان دادند.

در روزگار کنونی به تدریج فرهنگ جایگاه بلندی در زندگی شهری پیدا کرد و ساخت زیباترین و باشکوه‌ترین بناهای امروز بر محور فرهنگ است نه قدرت سیاسی محلی. این بناها هر جا که ساخته شوند به تدریج شهری جدید بر گرد آن شکل می‌گیرد. مراکز اجتماعی، اقتصادی و فروشگاه‌های بزرگ دور تا دور این بناهای پرجاذبه را چون نگینی فرا می‌گیرند. اگر شهرهای دیروز بر گرد کاخ‌های شهرداری بنا می‌شد، شاید بتوان گفت که شهر امروزی بر محور فرهنگ ساخته می‌شود و این شهرهای تازه را می‌توان به جای دولت‌شهرهای گذشته فرهنگ‌شهر نامید.^۲

۱. FNAC

۲. اگر چه نویسندگانی این اصطلاح را به کار نبرده ولی به نظر می‌رسد که واقعیت بسیاری از شهرها و محله‌های جدید فرانسه این مفهوم را برمی‌تابد.

یکی از درخواست‌های شهرهای مختلف، متقاعد کردن دولت ملی برای کمک به ساخت بناهای بزرگ فرهنگی با معماری‌های ویژه است. رقابت و چشم‌وهم‌چشمی فراوانی بین شهرها در این باره به وجود آمده است. و بیش‌تر مدیران محلی بر این باورند که ساخت بناهای منحصربه‌فرد و مراکز بزرگ فرهنگی، علاوه بر آثار فرهنگی و اجتماعی توسعه اقتصادی شهر را نیز به همراه خواهد داشت. شهر پاریس امروز به موزه لوور، ژرژپمپیدو و مرکز بزرگ فرهنگی لادفانس خود می‌نازد. شهر ورسای بر گرد کاخ ورسای زندگی می‌گذرانند. مردمان کلرمن فران به موزه هنرهای زیبای خود فخر می‌فروشند. تقریباً هر شهری کوشیده با ساخت بنایی به کمک معماران بزرگ، برای خود شهرتی در سطح ملی و حتی اروپایی دست و پا کند. اپرای جدید لیون، خانه‌های فرهنگ شهرهای مختلف و مراکز مختلف فرهنگی-هنری اجرا شده توسط معماران برجسته شهرهای مختلف هویتی جدید به این شهرها داده است. رقابت در ساخت بناهای بزرگ تا بدانجا پیش رفته که رؤسای جمهور این کشور نیز در تلاشند از خود بنایی فرهنگی و ماندگار بر جای گذارند. گویی مردمان این دیار و مردان بزرگش ادامه زندگی و حیات خویش را در ماندگاری بناهای بزرگ فرهنگی که از خود برجای می‌گذارند جست‌وجو می‌کنند. کتابخانه ملی پاریس به کتابخانه متیران شهره است؛ موزه ژرژپمپیدو از بناهای مشهور و مدرن پاریس به شمار می‌آید؛ ژاک شیراک نیز با ساخت موزه هنرهای ابتدایی خود در نزدیکی برج ایفل نام خود را جاودانه می‌بیند. همان گونه که سائز متذکر شده، این طرح‌های بزرگ فرهنگی محلی به «تجهیزات بسیار بزرگ»، یا «ت. ژ. ای»^۱ معروف شده و شباهت اسمی آن با قطارهای سریع‌السیار «ت. ژ. و» در خور درنگ است. همان گونه که قطار پرسرعت از هر شهری که بگذرد رونق اقتصادی را برای آن شهر به ارمغان می‌آورد، تجهیزات فرهنگی هم قطاری پر از هزاران امید و آرزو برای توسعه شهرها هستند.

چنانکه پیش‌تر گفته شد، امور فرهنگی در گذشته در مراکز پر زرق و برق هنرهای زیبا جریان داشت. به تدریج مراکز جدیدی در عرصه‌های مختلف در مراکز شهرها ایجاد شد و امور فرهنگی در پهنه‌ای گسترده‌تر جریان یافت. اما امروز رویکرد جدیدی بر سیاست‌گذاری فرهنگی شهرها حاکم شده و کم و بیش در سراسر این کشور دیده می‌شود. در این روزگار همه شهرها با استفاده از ابزارهای مختلف در تلاشند تصویری زیبا از شهرشان به دست دهند. زیباسازی چهره شهر، راهی است برای ایجاد همبستگی اجتماعی، هویت محلی و رقابت با دیگر شهرهای کشور و به‌ویژه رقابت با شهرهای اروپایی برای جلب گردشگر. گردشگری در روزگار کنونی بهترین وسیله توسعه اقتصادی و فرهنگی شهرهاست. برای افزایش گردشگر چاره‌ای جز استفاده از فرهنگ و هنر نیست. برخلاف گذشته که فرهنگ تنها در مراکز هنرهای زیبا و مراکز ویژه فرهنگی جریان داشت، امروز پای فرهنگ و هنر به تمام شهرها و همه مراکز پر رفت‌وآمد باز شده است. امروزه مراکز بزرگ اقتصادی در طراحی‌های خود جایی برای فرهنگ می‌اندیشند و بر این باورند که یکی از راه‌های جذب مشتری بیشتر استفاده از ابزار فرهنگ و هنر است. ساخت مراکز چند منظوره فرهنگی در کنار مراکز تجاری، دفاتر مختلف گردشگری و به‌ویژه استفاده از فضای مجازی، خون فرهنگ را در رگ تمام شهرها جاری ساخته و دوران جدیدی به‌ویژه با استفاده از دنیای مجازی به‌وجود آمده که قلبش فرهنگ است.

رقابت فرهنگی و اقتصادی، روز به روز پیچیده‌تر می‌شود. دولت فرانسه اختیارات این عرصه را به قدرت‌های محلی واگذار کرده و در عمل از هزینه‌های کلان فرهنگی نیز تا اندازه زیادی رهایی یافته است. با برجیده شدن مرزهای اروپا، رقابت فرهنگی بین شهرها دیگر تنها بین شهرهای فرانسه نیست و همه شهرهای اروپایی با هم سخت در رقابت‌اند. معنای این سخن، هزینه‌های رو به فزونی این رقابت و ناتوانی شهرها در تأمین هزینه‌های لازم است. همین امر موجب شد رویکرد بخشی و محلی در حوزه

یک شهر جای خود را به نگاهی گسترده‌تر در حوزه جغرافیایی داده و شهرهای مختلف همکاری‌های جدیدی را برای ایجاد متروپل فرهنگی مشترک آغاز کنند. نتیجه این همکاری، گرد آمدن بر محور یک شهر بزرگ و ایجاد یک قطب فرهنگی مشترک است. بدین ترتیب، همه شهرهای این منطقه دست به دست هم می‌دهند و با استفاده از امکانات ملی، محلی و بهره‌گیری از امکانات اروپایی می‌کوشند متروپل فرهنگی خود را رونق بخشند و هویت محلی خود را در این حوزه گسترده‌تر بازتعریف کنند. متروپل‌های جدید، فرهنگ شهرهای بزرگی هستند که امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر گرد فرهنگ سامان داده‌اند.

نتیجه‌گیری

براساس سنت دیرینه فرانسوی، دولت نقش مهمی در سیاست‌گذاری فرهنگی دارد. دولت تعیین‌کننده سیاست‌های کلی در عرصه‌های مختلف فرهنگی بود و این سستی بود که سالیان درازی در این کشور وجود داشت. اما با واگذاری مدیریت امور فرهنگی به قدرت‌های محلی به تدریج از قدرت پاریس و دولت مرکزی در این عرصه نیز کاسته شد؛ چنان‌که رنه‌ریزاردو می‌گوید: «امروز دیگر نمی‌توان پاریس را مرجع امور فرهنگی در فرانسه دانست» (Rizzardo, 2005: 144).

واگذاری امور فرهنگی به قدرت‌های محلی از سال‌های پنجاه آغاز شد. این واگذاری یا به بیانی دیگر تمرکززدایی در امور فرهنگی، نخست با تمرکززدایی در امور نمایشی آغاز شد. با تشکیل وزارتخانه‌ای به نام فرهنگ توسط آندره مالرو مردمی کردن فرهنگ و تمرکززدایی شتاب بیشتری یافت.

دولت‌ها نخست با پرداخت یارانه به قدرت‌های محلی و سپس با بستن قراردادهای مختلف، به تدریج اختیارات فراوانی به قدرت‌های محلی داده شد. براساس قانون

تمرکززدایی ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۳، اداره امور فرهنگی در سطح وسیعی به قدرت‌های محلی واگذار شد. براساس این قانون، کتابخانه‌های مرکزی دپارتمان‌ها که پیشتر به دولت مرکزی تعلق داشت به دپارتمان واگذار شد. به موجب همین قانون، مراکز اسناد مناطق هم به شورای مناطق تعلق یافت و از مدیریت و مالکیت دولت مرکزی خارج شد.

به موجب قانون ۱۳ اوت ۲۰۰۳ بناهای تاریخی که در زمره میراث فرهنگی فرانسه محسوب می‌شد و مدیریت آن در اختیار نماینده دولت مرکزی بود؛ قدرت‌های محلی این امکان را یافتند در صورت اعلام آماگی مدیریت و مالکیت این بناها را در اختیار گیرند. ناگفته نماند که یکی از مشکلات دولت فرانسه نگهداری و مرمت بناهای تاریخی فراوانی است که در این کشور ثبت شده‌اند؛ به همین دلیل دولت مرکزی در واگذاری این بناها به قدرت‌های محلی از انگیزه کافی برخوردار است و این تصمیم تنها برای افزایش قدرت محلی نیست، اگرچه طبعاً این نتیجه را به دنبال دارد.

بر اساس قانون ۱۹۸۳، آموزش‌های موسیقی، رقص و هنرهای دراماتیک بین لایه‌های مختلف قدرت‌های محلی تقسیم شده است. آموزش‌های مقدماتی به شهرها (کمون) واگذار شد. آموزش‌هایی را که به توسعه دپارتمان مربوط می‌شود عهده دارند. آموزش‌های پیشرفته و حرفه‌ای نیز برعهده مناطق گذاشته شد. در همه این موارد دولت با قدرت‌های محلی قرارداد می‌بندد و بودجه لازم را بر اساس این قراردادها در اختیار قدرت‌های محلی قرار می‌دهد.

براساس قانون ۱۹۹۲، قدرت‌های محلی اجازه یافتند روابط بین‌الملل خود را در عرصه‌های مختلف، از جمله در امور فرهنگی در اختیار خود بگیرند. نماینده دولت در این خصوص بر اساس قانون تراکم‌زدایی است؛ اما بین لایه‌های مختلف قدرت‌های محلی، بیشترین اختیارات به شهرداری‌ها واگذار شد و یکی از آرزوهای دیرین آلکسی دو توکویل برای محورشدن شهرها در امور فرهنگی جامه عمل پوشید. با توجه به نقشی که فرهنگ در ایجاد همبستگی اجتماعی و توسعه اقتصادی و اجتماعی شهرها

دارد، به تدریج جایگاه بلندی در سامان‌دهی شهرها یافت تا آنجا که امروز ردپای فرهنگ را در تمام بخش‌های مختلف زندگی مردم می‌توان دنبال کرد. اهتمام به فرهنگ در شهرها و سامان شهری بر محور فرهنگ به گونه‌ای است که می‌توان شهرهای امروز را «فرهنگ شهر» نامید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

- Becet, J. M., (2005). "Les compétences de la commune", **Bonnard Maryvonne, Les collectivités territoriales en France**, Paris: La Documentation française, pp 73-79.
- ----- (2005). "Structures et fonctionnement des pouvoirs locaux", - **Bonnard Maryvonne, Les collectivités territoriales en France**, Paris: La Documentation française.
- Benhamou, F., (1996). **L'économie de la culture**, Paris: La Découverte.
- Binet, A., (2000). **Société et culture en France depuis 1945 (définitions, biographies, chronologies)**, Paris: Ellipses.
- Boeuf, J.L., (1993). "Culture et société", **Cahiers français**, n 260.
- Bonnard, M., (2005). **Les collectivités territoriales en France**, Paris: La Documentation française.
- Bourdieu, P., (1967). **L'amour de l'art, les musées d'art européens et leur public**, Paris: Éditions de Minuit.
- Djian, J.M., (1996). **La Politique culturelle**, Paris: Le Monde, Éditions-Marabout.
- ----- (2005). **Politique culturelle: la fin d'un mythe**, Paris: Gallimard folio.
- Donnat, O., (1990). **Les Français face à la culture, de l'exclusion à l'éclectisme**, Paris: La Découverte.
- ----- (1998). **Les pratiques culturelles des Français. Enquête 1997**, Paris, DEP: La Documentation Française.
- ----- (2003). **Regards croisés sur les pratiques culturelles**, Paris, DEP: La Documentation Française.
- Donnat, O., Tolila, P., (2003). **Le(s) public(s) de la culture**, Paris: Presses de Sciences Po.
- Donnat, O., Cogneau, D., (1990). **Les pratiques culturelles des Français 1973-1989**, Paris: La Documentation française/La Découverte.
- Fumaroli, M., (1999). **L'État culturel, essai sur une religion moderne**, Paris: Éditions De Fallois.
- Goetschel, P., Loyer, E., (2002). **Histoire culturelle de la France, de la Belle Époque à nos jours**, Paris: Armand Colin, Cursus.
- Jamet Dominique, sous la coordination de, Fosseyeux Jean, Pattyn Christian., (2004). Sous La Direction de, **Les établissements publics sous**

- tutelle du ministère de la culture, histoire administrative, Paris: La Documentation Française.
- Laurent, J., (1982). **Arts et pouvoir en France de 1793 à 1981**, Saint-Etienne, CIEREC.
 - Moulinier, P., (1996). Jacques Duhamel ou l'aube des politiques culturelles locales dans G. Gentil, A. Girard, J.P. Rioux et J. Sirinelli (Dir.), **Les affaires culturelles au temps de Jacques Duhamel, 1971-1973**, Comité d'histoire du Ministère de la Culture-La Documentation française, Paris, 1996.
 - ----- (1999). **Les politiques publiques de la culture en France**, P.U.F (Col. Que-sais-je?, n 3427), Paris.
 - ----- (1999). **Les politiques publiques de la culture en France**, Paris: PUF.
 - ----- (1995). **Politiques culturelles et décentralisation** Ed. du C.N.F.P.T., Paris.
 - ----- (2002). **Politiques Culturelles ete decentralization** Ed. Duc. N.F.P.T.: Paris.
 - Ory, P., (1989). **L'Aventure culturelle française 1945-1989**. Paris: Flammarion.
 - Peiser G., (1998). **Droit administratif**, Paris: Dalloz, 19 ème édition, p 98
 - Perret J., et Saez G., (2004). Sous La Direction de, **Institutions et vie culturelle**, Paris: La Documentation Française, Notices, 1996 nouvelle édition en 2004 Sous La Direction de Guy Saez.
 - Philippe P., (2001)/ Politique culturelle nationale/politiques locales, in, sous la direction de Emmanuel de Waresquiel, **Dictionnaire des politiques culturelles**, Paris: Larousse.
 - Poirrier, P., Rab S., Reneau S, Vadelorge, L., (Dir), (1995). **Jalons pour l'histoire des politiques culturelles locales**, Comité d'histoire du Ministère de la Culture La Documentation française: Paris.
 - Poirrier, P., et Rioux J.P., Sous La Direction de, (2000). **Affaires culturelles et territoires**, Paris: La Documentation Française.
 - Poirrier, P., (1997). L'histoire des politiques Culturelles des villes, **Vintième siecle, revue d'Histoire**, janvier-mars 1997, n°53, p 129-146.
 - Poirrier, P., (2002). **La Pocumentation Francaise**: Paris.
 - ----- (1998). **histoire des politiques culturelles-de la France contemporaine**, Université de Bourgogne. Bibliste: Dijon, (2e édition).
 - ----- (1998). **Société et culture en France depuis 1945**, Paris: Seuil.
 - ----- (2000). **L'État et la culture en France au XX e siècle**, Paris: Livre de Poche références n°464, collection La France contemporaine.

- Regourd, S., (2004). **L'exception culturelle**, Paris: Presses Universitaires de France, collection Que Sais-je?
- Regourd, S., Sous La Direction de, (2004). **De l'exception à la diversité culturelle**, Paris: La Documentation Française, Problèmes politiques et sociaux n°904, septembre-octobre.
- Rigaud, J., (1996). **Pour une refondation de la politique culturelle**, Rapport au Ministre de la Culture, Paris: La Documentation Française.
- Rioux J. P., et Sirinelli, J. F., Sous La Direction de, (1997). **Pour une histoire culturelle**, Paris: Seuil.
- Rizzardo, R., "Les actions culturelle", Bonnard M., (2005), **Les collectivités territoriales en France**, Paris: La Documentation française, pp 143-148.
- Saez, J. P., (2005). **La longue marche de la décentralisation des politiques culturelles en France**, in Observatoire des politiques culturelles, Actes de la conférence mondiale de Culturel. in k, Zagreb, pp 9-12.
- Saint-pulgent Maryvonne de, (1999). **Le gouvernement de la culture**, Paris: Gallimard,
- Toulard Marie-José, "Les compétences de la région:", in, Bonnard Maryvonne, (2005). **Les collectivités territoriales en France**, Paris: La Documentation française, pp 60-67.
- Tronquoy P., Sous La Direction de, (2003). **Culture, Etat et marché**, Paris: La Documentation Française, Cahiers français n°312, janvier-février.
- Urfalino P., (1996). **L'invention de la politique culturelle**, Paris: La Documentation Française
- Verpeaux, M., (2005). "La decentralization", in, Bonnard Maryvonne, **Les collectivités territoriales en France**, Paris: La Documentation française, pp 27-31.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی